

ماهیت طبقاتی دولت ایران^۱

تراب ثالث

ترجمه: رامین جوان

ماهیت واقعی رژیم کنونی در "جمهوری" اسلامی ایران که از انقلاب ۱۹۷۹ علیه شاه تا کنون برسر قدرت بوده است، همچنان بسیاری از ناظران را سردرگم کرده است. ماهیت این سردرگمی به ویژه در این واقعیت نهفته است که این نظامی پساانقلابی بود. برداشت مشترک و رایج "مرحله گرایان" که از آن دچار مشکلات بسیاری در چپ ضد امپریالیست بوده ایم، ایشان را بر این کشف سترگ می دارد که هر آن چه پس از شاه آمده به ناچارگامی در راستایی درست است. انگار در تاریخ بشری هیچ واپسگرایی نمی تواند باشد. انگار بارها و بارها ندیده ایم که اگر انقلابی تمام راه را طی نکند، به گذشته ای تاریکتر فرومی غلتد.

بنابراین بدبختانه حتی پس از تقریباً سی سال از این سلطه بی رحمانه، همچنان با این استدلال روبه روییم که نظام ایران، با تمام سرکوب گری نفرت بارش، با این همه از متن انقلابی در برابر دیکتاتوری شاه برآمد، دیکتاتوری که ایران را به مستعمره امپریالیسم آمریکا از هر نظر مگردانم بدل کرده بود.^۲ این "منطق" سپس در خدمت القای حال هوای خاصی برای پیشرفته بودن رژیم قرار می گیرد که برای هرناظری با کمترین آگاهی سیاسی، چیزی نیست مگر نوعی دین سالاری فاشیستی که مدافع نظامی سرمایه داری است - حتی محافظه کارتر و واپس گراتر از آنچه جایش را گرفت. از ۱۹۷۹، توجیه گران این نظام همواره بدین ترندهای ساده لوحانه برای سرپوش گذاشتن بر ماهیت این دیکتاتوری وحشیانه سرمایه داری واپس گرا دست زده اند.^۳

پس از ۱۹۷۹، چپ ایران از هم گسیخته شد. بخش استالینیستی و متمایل به شوروی، حزب توده و متحدانش، از جمله اکثریت فداییان، تقریباً تمامی جریانات متمایل به پکن، و حتی بخشهایی از بین الملل چهارم تروتسکیست، برای توجیه همکاری شان با این نظام "پسا انقلابی" و "ضد امپریالیست"، به ویژه پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری، دقیقاً از همین استدلال بهره می گرفتند. این موضع در نهایت آن ها را به توجیه فعال و حتی همکاری در سرکوب و اعدام مخالفان چپ رژیم سوق داد. تا آن که چنان که انتظار می رفت، سرکوب دامن خود ایشان را هم گرفت. اکنون، با تهدید حمله نظامی دیگری

^۱ ترجمه از مقاله انگلیسی: Class Nature of the Iranian Regime, Critique 43, Vol. 35, No. 3, December 2007

^۲ Six Key Facts about the Iranian Revolution:

http://www.socialistworker.co.uk/article.php?article_id=658

^۳ یادداشت سردبیر ماننتلی ریویو در 20 اوت 2007 <http://www.monthlyreview.org/nfte0406.htm>

در خاورمیانه به سرکردگی آمریکا، حامیان "پسا استالینیست" این نظام باردیگر ما را به دفاع از دستاوردهای ضدامپریالیستی انقلاب ایران که در حزب الله آیت الله خامنه ای تجسم یافته فرامی خوانند. در آن زمان می گفتند تنها گزینه واقعی میان شاه هوادار آمریکا ویا خمینی ضدغرب است، اکنون هم پیشنهاد بهتری مگر بوش یا احمدی نژاد ندارند. تقریباً پس از سی سال سرکوبگری این رژیم، هنوز "دانشگاهیان" مارکسیستی غربی ما لفاظی های ضد آمریکایی این نظام را جدی می دانند واصرار دارند که در برابر امپریالیسم آمریکا باید به هربهایی از آن دفاع گردد^۴

آنچه این مدافعان از تذکرش غافل هستند این است که بله، این نظام در واقع برآمده از انقلاب است، اما در نقش یک ضدانقلاب که آن را شکست داد. این رژیمی است که در مصدر اصلی قدرتش ائتلافی از نیروهای بورژوایی نشسته اند که با تثبیت نظام سرمایه داری "جدیدی" مرتجع تر و مستبدتر از سلفش جنبش توده ای ستمدیدگان علیه شاه را درهم کوبیدند. دقیقاً همان نیرویی که اکنون در پیش چشمان کل جهان در اشغال افغانستان و عراق با همان رییس جمهور بوش که بهترین تلاش خودش را می کند که همه جامعه ایران را به دوران قرون وسطی باز گرداند، همکاری میکند. به بهانه خطر جنگ، در ایران اعتراضات کارگران سرکوب می گردد و حامیان شان به همکاری با "انقلاب مخملی" برنامه ریزی شده در غرب متهم هستند، در حالی که بیرون از ایران توجیه گران رژیم به ما می گویند باید از انتقاد آن خودداری کنیم چرا که تنها نیروی واقعی مقاوم در برابر امپریالیسم آمریکا است.

ضد انقلاب

دوباره تأکید کنیم، بدیهی است که هر تحلیلی از رژیم حاکم در ایران باید از این واقعیت آغاز کند که این نظام به اصطلاح پسا انقلابی صرفاً نوعی ضد انقلاب بود که هم از شر شاه خلاص شد و هم انقلاب را از میان برداشت. امروزه این دیگر مستند است که تا اواسط سال ۱۹۷۸ قدرت های اصلی در سطوح بالای محافل بورژوایی ایران و جهان، به توافقی ساده با خمینی رسیده بودند و نقداً امر تغییر رژیم شاه از بالا را به اجرا گذاشته بودند. این سازش به زبان ساده چنین بود: (تو خمینی) ما را از شر انقلاب خلاص می کنی و ما (آمریکا) تو را از شر شاه! همان گونه که خاطرات رییس جمهور کارتر نشان میدهد، تنها موضوع مورد اختلاف، میزان دخالت مستقیم آخوندها در حکومت جدید بود. دقیقاً مذاکره کنندگان آمریکایی بر سر ماهیت حکومت تازه عراق و میزان نظارت مستقیم آخوندها، با همین مسئله روبه رو شدند. رئیس جمهور کارتر مدعی است از آخوندها فریب خورد، اما راست اش این بود که گزینه دیگری نداشت. خلفش نیز امروز در عراق گزینه دیگری ندارد.^۵ در آن زمان بر سر شکلی به اصطلاح هم اسلامی و هم "دموکراتیک" موافقت شد و در عراق نیز امروزه همین در دست انجام است. در آن زمان مانند امروز، این

^۴ آلکس کالینیکوس، از رهبران حزب کارگران سوسیالیست بریتانیا، در "مارکسیزم ۲۰۰۷" گفت: "ایران دموکراتیک ترین کشور در خاورمیانه است."

^۵ Jimmy Carter, Keeping Faith: Memoirs of President, Bantam Books, NY 1982

تنهاسازشی بود که می توانست دولت بورژوازی را از انهدام کامل نجات دهد. بدین ترتیب، جناح بورژوازی به اصطلاح مدرن، صنعتی و هوادار غرب پیرامون شاه وادار شد قدرت را به جناح بورژوازی تجاری واپس گرای اسلامی به رهبری روحانیت شیعه بدهد. اما بنا به تجربه ما ایرانیان، که کارتر هم در عمل دریافت، از آخوندها نمی توان چیزی را پس گرفت.

فراموش نکنیم، با توجه به میزان مشارکت توده ها، انقلاب ۱۹۷۹ ایران یکی از مهمترین انقلاب های قرن بیستم بود. در چهارماهی که به قیام در فوریه ۱۹۷۹ انجامید، بیش از ۴ میلیون کارگر در اعتصاب عمومی بودند. کمیته های اعتصاب در همه جا بطور خودجوش پدیدار شده بودند و کمیته های محلات بیشتر مناطق شهری را در اختیار داشتند. در شب قیام، تنها در تهران برآورد شده است که بیش از ۳۰۰ هزار قبضه از اسلحه خانه های ارتش مصادره و در میان مردم توزیع شد. جای شگفتی ندارد که ضدانقلابی که توانست آن را شکست دهد نیز یکی از بی رحمانه ترین ضدانقلاب های تاریخ معاصر بود. شاه مخلوع رابه درستی "قصاب خاورمیانه" لقب داده بودند. در ۴۰ سال حکومتش حدود ۵۰۰ زندانی سیاسی اعدام شدند. اما، در رژیم اسلامی تنها در ۱۰ سال نخست، در محافظه کارانه ترین برآورد، بیش از ۲۰ هزار زندانی سیاسی را اعدام کرده بودند، همه از رهبران و فعالین انقلاب ۱۹۷۹.

نتایج تاریخی این ضد انقلاب برای همه ما از بدیهیات است. اگر در دهه آخر حکومت شاه، حدود ۱۰۰ خانواده از قدرت دولتی برای در انحصار گرفتن کل اقتصاد ایران بهره می بردند، اکنون کمتر از ۶۰ خانواده همان را می کنند. اگر شاه دست کم به اتحادیه های زرد کارگری اجازه فعالیت در قلمرو شاهنشاهی می داد، این نظام عملاً به هیچ گونه نمایندگی کارگری حتی از نوع "سه جانبه" سازمان جهانی کار رضایت نمی دهد. تنها انجمن های اسلامی، تحت نظارت مستقیم مسجد یا گروه شبه نظامی اسلامی محلی، اجازه فعالیت دارند؛ حتی این ها نیز تا آنجا مجازند که به مثابه زائده های بازوی سرکوبگر دولت در محیط کار عمل کنند. اکنون بطور رسمی اکثریت مردم در ایران زیر خط فقر هستند. این کشور غنی از منابع طبیعی است که درآمدش از دادو ستد خارجی در ۱۰ سال گذشته به چهار برابر افزایش یافته است. با بیش از ۱۰ میلیون بیکار، دستمزدها چنان سقوط کرده اند که کسانی که کار می یابند باید برای گذراندن زندگی بیش از یک کار داشته باشند. فروش کلیه یا تن فروشی اکنون بزرگترین منبع درآمد برای طبقه فقیر شهری است. هم اکنون، دهها هزار کارگر وجود دارند که دستمزدها بیش از یک سال است که پرداخت نشده است. هیچ گونه حمایت قانونی برای تقریباً ۸۵ درصد نیروی کار شاغل در کارگاه های کوچک وجود ندارد. نرخ خودکشی میان طبقه کارگر ایران اکنون بیش از انگلستان در دوره انقلاب صنعتی است. حتی فهرستی ساده از همه فجایع ارتكابی این "رژیم اسلامی" جدید سربه چندین جلد می زند.

و اما برای موضع ضدامپریالیستی رژیم تنها کافی است بگوییم پدر رئیس جمهور کنونی آمریکا بهتر از هر کسی می داند که تمامی این داد و غال چیزی بیش از فریب کاری و ظاهر سازی نیست. در دوره ریاست جمهوری ریگان، رژیم اسلامی ذره ای تردید به خود راه نداد که از طریق جرج بوش پدر با امپریالیسم

آمریکا و اسرائیل وارد معامله گردد.^۶ لفاظی های تکراری ضدتروریستی را در رسانه های بین المللی فراموش کنید: هرکسی می داند آمریکا بدون پشتیبانی ایران نمی توانست به افغانستان و عراق حمله کند و در آنجا تا این لحظه بماند. همان پاسدارانی که حکومت آمریکا اکنون برچسب تروریست بر ایشان می زند، با نمایندگان رسمی آمریکا دور یک میز نشستند و درباره نحوه پشتیبانی ایران در حمله به عراق مذاکره کردند. جرج بوش می تواند ایران را برای شکست اش در عراق سرزنش کند، درحالی که خامنه ای ایران می تواند آمریکا را مسئول شکست نظام اش قلمداد کند. تنها مشاهده کنید بحران اتمی چگونه به رژیم کمک کرده است که پس از همکاری آشکارش با امپریالیسم آمریکا در اشغال دو کشور همسایه دوباره موقعیت اش را در "جهان اسلام" به دست آورد. از سوی دیگر امپریالیسم آمریکا نیز به واسطه همین رژیم نه تنها اشغال نظامی کل منطقه را توجیه می کند که حضور و تهدید خود را پر رنگ تر نیز می سازد. و البته، مرتب نیز قراردادهای سودآور اسلحه با کشورهای منطقه بسته می شود.

تاریخچه ضد انقلاب

اما حتی این واقعیت های سخت هم مشکل را برای توجیه گران رژیم حل نمی کند. ویژگی خاص انقلاب ایران در این است که نیروی پشت همین رژیم شبه فاشیستی در متن خود این انقلاب مشارکت داشت. حتی می توان گفت عاقبت واقعا همین ها رهبری این انقلاب را به دست گرفتند. هم اکنون، نیروهای مشابه در خاورمیانه نیز مدعی رهبری جنبش ضد صهیونیستی هستند. اما چگونه؟ چرا ضدانقلاب باید انقلابی را رهبری کند که خود بعدا سرکوب خواهد کرد؟ البته پاسخ بدیهی آن است که برای کنترل جنبش توده ای می باید رهبری آن را در دست می گرفتند. با هدایت خشم توده ها نسبت به امپریالیسم آمریکا و طبقه سرمایه دار پیرامون شاه به بن بست کورو واپسگرای ایدئولوژی ضدغربی و ضدالحادی، در واقع ماهیت طبقاتی حقیقی خودشان را از توده ها پنهان کردند. اما دلیل حقیقی این تناقض آشکار در ویژگی خاص طبقه حاکم در ایران و در تحولاتی نهفته است که انقلاب سفید شاه به بار آورد.

می توان گفت شورش های تهیدستان شهری در ۱۹۷۶ و رویارویی های بسیار با نیروهای نظامی نخستین نشانه های آغاز بحران انقلاب در ایران بود. از ویژگی های انقلاب ایران که آن را از هر انقلاب دیگری متمایز میکند یکی این است که کمتر از یک سال پس از این نشانه های نخستین، در کنار و در تمایز با جنبش توده ای انقلابی پیشروی کارگران، روستاییان تهیدست، حلبی آباد نشینان شهرها، دانشجویان، زنان، جوانان و بخش های عمده ای از ملیت های ستمدیده، که همگی به نوعی خواستار عدالت، آزادی و استقلال بودند، جنبش سازمان یافته توده ای دیگری ظهور کرد که "اسلامی" بود و توسط جناحی از سلسله مراتب روحانیت در ائتلاف با گروهی از بازاریان متنفذ هدایت می شد. این جبهه متشکل از ائتلافی نامنسجم از جریانات بورژوازی مذهبی بود که از گرایش های لیبرال تا بنیادگرای اسلامی را در بر می گرفت. این جبهه از

⁶ - ماجرای ایران کنتررا <http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB210/index.htm>

حمایت توده‌ای بخشهای سنتی خرده بورژوازی پرشمار روستایی و شهری نیز برخوردار بود و از طریق شبکه های مذهبی گوناگون و بنیادهای خیریه ای که اغلب با مساجد محلات ارتباط داشتند، می توانست تهیدستان شهری و لومپن پرولتاریا را نیز بسیج کند.

خیلی زود این نیروی دوم ثابت کرد از توده های انقلابی قدرتمند تر است. توده ها سازماندهی و رهبری نداشتند، درحالی که این اتحاد مقدس هم سازماندهی گسترده ای داشت و هم از امکانات مالی بسیاری برخوردار بود. همچنین دربرابر نظام شاه سازش ناپذیر بود. بخت تاریخی دستیابی دوباره به موقعیت ازدست رفته در حکومت را برای این جناح فراهم کرده بود و به هیچ سازشی تن نمی داد. این سازش ناپذیری نزد توده ها به منزله نوعی رادیکالیزم جلوه می کرد. البته آخوندها نیز با قول دادن بهشت روی زمین بدین تصوردامن میزدند. قرار بود پول نفت به تساوی تقسیم گردد، گازوبرق برای تهیدستان رایگان باشد، حلی آبادها برچیده شوند و جای آن را خانه های ارزان برای همه بگیرد و بیکاری دیگر به گذشته تعلق داشته باشد. البته آخوندها در اینگونه عوام فریبی ها کارکشته روزگارند. و از همه اینها گذشته، تعریف و تمجید تمام سایه روشن های استالینیزم و بورژوا-ناسیونالیزم نیز این رهبری را به اوج آسمان ها رساند. بزودی همین جناح حتی رهبری جنبش توده ای انقلابی را نیز در دست گرفت.

در واقع، اگر این رهبری راه خود را در پیش گرفته بود، اصلاحیاتی در کار نمی بود. این جناح شورای مخفی انقلاب اسلامی را از پیش تاسیس کرده بود که با موفقیت انتقال قدرت از بالا را با اربابان آمریکایی شاه و نیز ارتش و نیروهای امنیتی خود ایران معامله کرده بود. بسیاری از اعضای فعال این جناح که در زندان های شاه بودند نقدا یک سال پیش از این قیام آزاد شده بودند. قیام تنها برای این راه افتاد که فرماندهان گاردشاهنشاهی برای این سازش آماده نبودند و با یگان های خود راهی تهران شدند تا پادگان های "شورشی" را در پایتخت درهم کوبند. درواکش بدین یورش، همافران نیروی هوایی اسلحه خانه ها را بر مردم گشودند و در نتیجه در عرض چند ساعت قیام مسلحانه شکل گرفت. ساعت ها پس از آغاز قیام، حامیان خمینی هنوز بر سر چهارراه های تهران ایستاده بودند و پلاکاردهایی با این عنوان در دست داشتند که به خانه برگردید، "امام هنوز دستور قیام نداده است!" توده های انقلابی در خیابانها تا نخستین ساعت های صبح روز بعد همه پاسگاه های پلیس و خانه های امن ساواک و دیگر مجریان حاکمیت شاه را درهم کوبیده بودند. همین توده ها اما چند ساعت بعد همه مامورین دستگیر شده ساواک و رژیم شاه را به مساجد تحویل میدادند.

رژیمی که صبح روز بعد قدرت را به دست گرفت، نه تنها دولت سرمایه داری را از نابودی تقریباً قطعی نجات داد، بلکه با افزودن تعداد زیادی ابزار جدید سرکوب به صورت گروه های نظامی و شبه نظامی نظیر سپاه پاسداران و بسیج قدرت و سلطه ارتجاع حاکم را تقویت کرد. بزودی، اینها جنبش توده ای را خلع سلاح کردند و درهم کوبیدند و همه گروه های سیاسی مخالف حاکمیت خود را متلاشی کردند. در آغاز این جناح با بخشهای لیبرال بورژوازی مخالف شاه همکاری کردند، اما همین که بنیان قدرت خود را استحکام

بخشیدند، همه جناح‌ها را از موضع قدرت کنارزدند و آشکارا نظام دین‌سالاری اسلامی رامستقر کردند. منظور رئیس‌جمهور کارتر از فریب آخوندها این است. همین جناح همچنان در ایران حاکم است.

تاریخچه ستیزه روحانیت و شاه

محتوای ارتجاعی این اپوزیسیون در برابر شاه زمانی آشکار می‌گردد که نگاهی به تاریخچه ستیزه شاه و روحانیت بیاندازیم. باروحنیت آغاز کنیم. به لحاظ تاریخی، سلسله مراتب روحانیت شیعه بخش دیرینه استبداد دولتی سنتی در ایران در وجه تولید آسیایی بود. بنیان آن در صفویه استحکام یافت که مذهب شیعه رامذهب رسمی امپراتوری خود اعلام کردند. نهاد روحانیت با سرنگونی صفویه از هم نپاشید و با همه تحولات بسیار تا امروز پابرجا مانده است. از جمله امور دیگر، این نهاد به لحاظ سنتی نظام آموزشی و قضایی را در اختیار داشت، زمینداری وسیع و حتی منابع مالیاتی خاص خود را در اختیار داشت که توسط دارودسته‌های مسلح گردآورنده مالیات تحت فرمان آخوندهای عمده اعمال می‌شد.

بنابراین در تمام دوره از هم گسیختگی وجه تولید آسیایی و گذار تدریجی و از بالا به سرمایه داری، روحانیت از سازماندهی خاص خود برخوردار بود و جنبه فعال داشت. سلسله مراتب آن در حال رشد بود و حتی به ویژه در دوره‌های ضعف حکومت مرکزی قدرتمند تر می‌شد. در مواقعی چند در تاریخ ایران، سلسله مراتب دینی مانند "دولت در دولت" عمل کرده است. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، جناحی قدرتمند در سلسله مراتب دینی به تدریج وارد سیاست شد و با اصلاحات بورژوازی در دولت مخالفت کرد. این افراد نیاکان ایدئولوژیک خمینی بودند. از جمله ایشان برخی از مرتجع‌ترین آخوندهای آن زمان بودند. برخی آشکارا با امپریالیسم روس وانگلیس وابستگی داشتند. فراموش نکنید امپریالیسم انگلیس چنان برای نقش مرتجعانه این آخوندها ارزش قائل بود که حتی در دهلی مدرسه‌ای تاسیس کرد تا ایشان را تربیت کند و به سراسر منطقه صادر کند.

این جناح بنیادگرا بر علیه مظفرالدین شاه (۱۹۰۷ - ۱۸۵۳) فعال شد و مخالفت پرسروصدایی علیه انقلاب مشروطه (۱۹۰۶-۱۹۰۵)، انقلاب "بورژوا-دموکراتیک" ایران، براه انداخت. وجه تمایز مشهورشان مشروعه خواهی در برابر انقلاب مشروطه بود. یعنی مخالفت شان با قاجار نیز از دیدگاهی ارتجاعی تر از قاجار بود. همانند ۱۹۷۹. مخالفت آنان با ارتجاع حاکم در آن دوره هم این بود که این بخش از نظام کهن ظهور نظمی جدید، دنیوی تر و با چهره‌ای بورژوا تر را تهدیدی برای خود تلقی می‌کند. روحانیت شیعه همانند کلیسای کاتولیک در سده‌های پانزدهم و شانزدهم به دو جناح تقسیم شد که هر کدام با نظام نوظهور سرمایه داری مخالفت یا مطابقت می‌کرد. برخی از آخوندها از اصلاحات مشروطه پشتیبانی کردند، اما

بنیادگرایان حاکمیتی حتی اسلامی ترمی خواستند. و چنان که انتظار می رود، امپریالیسم انگلیس در هر دو گروه کارگزاری داشت.^۷

بنابراین، نیاکان ایدئولوژیک خمینی در برابر کل مفهوم شهروندی و حق رای موضع گرفتند. اینان دموکراسی را توطئه غرب می دانستند که کافران برای نابودی اسلام طراحی کرده بودند. هر چند پس از پیروزی مقدماتی انقلاب مشروطه، رهبران این جناح در برابر مجلس به دارآویخته شدند، شکست انقلاب در چند سال پس از آن باردیگر جناح واپس گراتر روحانیت را به بهای تضعیف مشروطه خواهان تقویت کرد. پیامد تاریخی بلافاصل شکست انقلاب معامله ای پنهانی میان امپریالیست های روس و انگلیس برای تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ در شمال و جنوب با منطقه ای بی طرف در مرکز بود.^۸

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منافع امپریالیسم انگلیس در ایران دولت "ملی" متمرکز ساخته شده از بالا را اقتضا میکرد که بتواند در برابر نفوذ بلشویزم بایستد. تثبیت رضاشاه و اصلاحات دولتی، جناح بنیادگرا را در تخاصم مستقیم با سلطنت پهلوی قرار داد. این واقعیت که پسر او بدین گونه علنی توسط غرب به قدرت نشانده شد و از قدرتش حفاظت شد، به این جناح مرتجع زندگی سیاسی تازه ای داد. و این در شرایطی که جناح "پیشرو" تر شیعه (جناح خواهان تطبیق خود با دولت سرمایه داری) دیگر بطور کامل نفوذ خود را از دست داده است. بازماندگانش با ادغام در دولت "خارجی"، "ضد اسلامی" و "یهودی" شاه کاملاً به بدنامی کشیده شده اند، جناح مترجع اکنون بیرق "ضد امپریالیستی" را نیز از آن خود می کند. این دوره (بعد از انقلاب سفید تا انقلاب ۷۹) به جناح ارتجاعی آن توان کافی را داد که به تدریج رهبری کل سلسله مراتب شیعه را نیز در دست بگیرد.

انقلاب سفید شاه برای این جناح چنان ضربه مهلکی تلقی می شد که کل این نهاد وفادار به وجه تولید آسیایی را از میان بر خواهد داشت. اصلاحات شاه، نقش و موقعیت سلسله مراتب شیعه را در جامعه ایران هر چه بیشتر به زوال کشاند. جناح مرتجع بقدری سروصدا بر پا کرد که رهبری سلسله مراتب شیعه نیز مجبور بود از آن پشتیبانی کند. بنابراین دستگاه روحانیت عملاً در کل با این اصلاحات از در مخالفت درآمد. از جمله دیگر موارد، آیت الله ها با اصلاحات ارضی شاه مخالفت کردند، زیرا خودشان یکی از بزرگترین زمینداران در ایران بودند. با اصلاحات انجمن های ایالتی و ولایتی - شهرداری ها - مخالفت کردند، زیرا به شدت پایگاه قدرت محلی ایشان را در استان ها تضعیف می کرد. و در نهایت، با حق رای به زنان مخالفت کردند. زیرا اقتدار ایدئولوژیک ایشان را در جامعه زیر سؤال می کشید. شورش ۱۹۶۳ علیه انقلاب سفید به رهبری خمینی بود. او پیش از این، حتی پیش از کودتای سیا در ۱۹۵۳ که حکومت ملی مصدق راسرنگون کرد و شاه را بازگرداند، در محافل روحانیت چهره ای شناخته شده بود. خمینی با گروه های افراطی مذهبی که با "کافران غربی" مخالف بودند ارتباط داشت و رساله مشهورش را درباره ضرورت

⁷ در مخالفت با آخوندهایی که روسها از ایشان حمایت مالی و سیاسی میکرد و در خط اول جبهه مخالفت با انقلاب مشروطه بودند، انگلیس از گروهی حتی بنیادگراتر پشتیبانی میکرد که نه تنها با انقلاب بلکه با روسها مخالفت میکردند. اما پیوندهای انگلیس با بازرگانان بازار به معنای این بود که آنان نیز جناحی بزرگ از هوادار انگلیس در میان ملاهای مشروطه خواه داشتند.
⁸ این پیمانهای پنهانی تنها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ علنی شد.

حکومت اسلامی در زمانی منتشر کرد که فداییان اسلام نقداً چندین ترور فردی را بعهدہ گرفته بودند. اما چون سلسله مراتب شیعه به مصدق خیانت کرده و از کودتای سیا پشتیبانی کرده بودند، بنیادگرایان اسلامی از شرم سکوت اختیار کردند و مدتی به پشت صحنه عقب نشینی کردند. انقلاب سفید به اینان این فرصت طلایی را داد تا به صحنه سیاسی بازگردند و بتدریج موضع سلسله مراتب شیعه را به نفع خود تغییر دهند.

بازرگانان بزرگ بازار بخش دوم ائتلاف بودن که در ۱۹۷۹ قدرت را بدست گرفت. اینان نیز بخشی از طبقه حاکم در پیش از صدسال گذشته بوده اند. در زمان انقلاب سفید، آن‌ها در اقتصاد ایران کنترل کامل داشتند. حتی لحظه‌ای گمان نکنید که اینان به نحوی از انحا معرف بورژوازی به اصطلاح "ملی" ایرانی بودند. از اینان کمپرادور تر در ایران نداشتیم. به لحاظ تاریخی اینان همواره هم پیوند نزدیکی با "خارجی" ها و هم با سلسله مراتب روحانیت داشتند. با اینکه مصدق نیز در بازار پایگاه نیرومندی داشت، بخش عمده همان بازار بدستور آقایان از کودتای ۱۹۵۳ که جنبش توده‌ای برای ملی کردن نفت را شکست داد، فعالانه پشتیبانی کرد. این قشر از لحاظ سنتی - دودره پس از فروپاشی صفویه - موقعیتی انحصاری در اقتصاد ایران داشته است. موقعیتی که مدیون همکاری با امپریالیسم انگلیس از یکسو و بهره‌گیری از اوپاش و عوام پیرامون روحانیون برای نابودی رقبای اقتصادی داخلی از سوی دیگر بود. قدرت اقتصادی و شبکه اجتماعی توسعه یافته‌اش در سراسر ایران چنان قدرتی به این لایه داده بود که در واقع به بزرگترین مانع مادی در سرازیر شدن سرمایه داری مدرن صنعتی در ایران تبدیل شده بود. کل زندگی اقتصادی این قشر اما با انقلاب سفید شاه تهدید می‌شد.

در اصل "انقلاب" شاه تلاشی بود برای گونه‌ای صنعتی کردن ایران، اما براساس مدلی از صنعتی کردن متکی بر واردات کالاهای سرمایه‌ای خارجی و تولید کالاهای مصرفی برای بازار داخلی، در همکاری یا مشارکت با شرکت‌های خارجی. این برنامه بطور مستقیم با منافع بازرگانان بزرگ بازاری برخورد داشت. درست پیش از انقلاب سفید، دولت با وضع تعرفه‌های وارداتی برای اکثر کالاهای مصرفی قصد خود را آشکار کرده بود. گروه جدید سرمایه‌داران به اصطلاح صنعتی که پیرامون دربار رشد یافته بودند، در عین حال به تدریج بازاریان سنتی را از طبقه حاکم بیرون می‌رانند و چیرگی خود را بر اقتصاد ایران استقرار می‌بخشیدند. هر چند بازرگانان بازار هنوز ثروت و سرمایه بسیاری در دست داشتند، به شهروندان درجه دوم در دولت بورژوازی خود بدل شده بودند. بنابراین نقش بانکداران جناح ضد شاه را در سلسله مراتب روحانیت شیعه بازی می‌کردند - یعنی همان جناحی که مخالفتش با انقلاب سفید از دیدگاهی ارتجاعی است..

بدین ترتیب در شورش‌های ۱۹۶۳، این ائتلاف "مقدس" بنیادگرایان اسلامی و بازاری‌ها پشتیبانان خود را در برابر اصلاحات شاه بسیج کرد. این جنبش را شاه درهم کوبید و رهبران را (بویژه خمینی) دستگیر کرد و به تبعید فرستاد. در واقع دستگیری قبلی خمینی خود جرعه‌ای برای این اعتراضات توده‌ای بود. او

درسخنرانی ای آتشین، اعلام کرده بود "نیت شوم" انقلاب سفید این است که ایران را به دست "جهودها، مسیحی ها و دشمنان اسلام" بدهد. او در یکی از سخنرانی هایش شاه را "جهود کافر" نیز نامیده بود.⁹

زمانی که در ۱۹۷۶، نخستین نشانه های بحران ساختاری سرمایه داری ایران پس از انقلاب سفید پدیدار شد، بویژه پس از آن که "چشمک" کارتر را نیز دیدند، ائتلافیون باردیگر وارد عمل شدند. نوبت شان دوباره فرارسیده بود. اینان بیش از هر کسی درباره انقلاب سفید اعتراض کرده بودند. شیوه صنعتی شدن براساس تکنولوژی وارداتی که رژیم شاه دنبال می کرد، به سرعت به مرزهای بازار ملی رسیده بود و کاملاً بوروکراتیک و انحصاری شده بود. به همان شیوه که ایلخانیان مغول کل یک ایالت را به خدمتگذاران وفادار خود تیول می دادند، شاه نیز پروانه انحصاری تولید کالاهای مصرفی را به اعوان و انصارش اعطا می کرد. فساد فراگیر و هزینه های زیربنایی بالا به معنی این بودند که کالاهایی را که ایران تولید می کردند تنها ممکن بود در بازار داخلی، آن هم تحت اختیارات انحصاری، بفروش برسانند. مردم روستاها که پیوندشان با زمین پس از اصلاحات ارضی گسسته شده بود، روز به روز با مشکلات بیشتری برای یافتن کاردر اقتصاد جدید روبه رو می گشتند. شتابی که با آن تولید کنندگان کوچک از وسائل تولید خود کنده می شدند، بسیار بیش از نرخ جذب شان در نیروی کار تازه صنایع جدید بود. حلبی آبادهای بزرگی به تدریج پیرامون شهرهای بزرگ ایران رشد می یافت و در کل جامعه شکاف فقیر و غنی بیشتر می شد.

به دلیل نبود اپوزیسیون سازمان یافته دیگری در دوران دیکتاتوری شاه و در وضعیتی که جریان های بورژوازی-ناسیونالیست زیر چتر جبهه ملی و نیروهای به اصطلاح چپ هوادار شوروی به رهبری حزب تود ورشکستگی خود را پیش از این در دهه ۱۹۵۰ به اثبات رسانده بودند، سلسله مراتب روحانیت با شبکه گسترده ای از مساجد، پشتیبانی مالی گسترده بازار (و منابع، هنوز مرموز خارجی) و با پایگاه توده ای خودش در میان اوباش حلبی آبادها، مناطق روستایی و بازار سنتی، خیلی زود رهبری جنبش اعتراض آمیز را در برابر شاه به دست گرفت و شعارها و آرمانهای خودش را در قالب درخواستهای مشروع انقلابی مردمی مطرح کرد.

بدین ترتیب سوگنامه انقلاب ایران اینجا نوشته شد که توده ها اغلب و داوطلبانه این رهبری ارتجاعی را پذیرفتند.

نتیجه گیری: بحران پایدار یا سرنگونی انقلابی

مارکس چه به درستی درباره عوام فریبی سوسیالیسم ارتجاعی فنودالی هشدار داد. در اینجا تنها جای "مسیحیت" را "اسلام" بگذارید: "هیچ چیز آسان تر از این نیست که به پارسایی مسیحی رنگی سوسیالیستی داد. آیا مسیحیت مالکیت خصوصی، ازدواج و دولت را به باد انتقاد نگرفته است؟ آیا به جای اینها نیکوکاری

⁹ Algar, Hamid (tr. And ed.): Islam and Revolution : Writings and Declarations of Imam Khomeini ,(Bekeley , C.A.:Mizan Press, 1981).

و فقر، عزوبت و کف نفس، زندگی راهبانه و مام کلیسا راموعظه نکرده است؟¹⁰ از این دست تبلیغات دینی رهایی بخش دردوره شاه بسیار داشتیم - و نه فقط در ایران. اما امروز جالب است که در ایران "اسلامی"، حتی همین حرفها هم ممکن است به بهای زندگی آدمی تمام شود. در زمان سرنگونی شاه، روحانیت نه تنها این "تندروی" ها رامی پذیرفت، حتی مدعی بود که اصل این حرف ها از او است. اما اکنون که مجبور است از دولت طاقتی و نولیبرالی مدل آمریکایی دفاع کند، آنها را الحادی می داند.

طبقه سرمایه دار، در سطح داخلی و بین المللی، این ضدانقلاب را برسویت شناخت و تا بدانجا که بدیل دیگری برای حراست از دولت بورژوازی نداشت، پشتیبانی اش کرد. همه نهادهای بین المللی که هم اکنون تحت پوشش "دموکراسی برای خاورمیانه" در واقع برنامه های ماجراجویی نظامی امپریالیستی را تبلیغ می کنند، زمانی که همین نظام در عرض بیست سال گذشته سرگرم کشتار انقلابیون و سرکوب طبقه کارگر بود، حتی انگشت خود رابلند نکردند. حتی اگر بخش هایی از چپ همچنان مشکلاتی در بازشناسی ویژگی سرمایه دارانه این رژیم داشته باشند، خود سرمایه داران نشان داده اند درباره اعتبار ارتجاعی این رژیم تردیدی ندارند. مرتجع، مرتجع را خوب می شناسد. قراردادهای بزرگ بین المللی این رژیم به خوبی مستند شده است. اما این به هیچ وجه یک نظام سرمایه داری "متعارف" نیست.

در نظام عادی سرمایه داری، انتظار می رود دو سرمایه دار با میزان سرمایه مساوی به نرخ میانگین سود یکسانی نیز دست یابند. اما در جمهوری اسلامی ایران، ممکن است یکی سرش را از دست بدهد و دیگری ده برابر میانگین را بدون حتی به مخاطره انداختن سرمایه خودش به دست آورد! البته، در دراز مدت، این نظام خودش را طبق نیازهای دولت بورژوازی ای که از آن پشتیبانی می کند، دگرگون خواهد ساخت. به واقع روحانیت حاکم خود نیز در این سالها تغییر کرده است و اکنون آشکارا تلاش دارد تا به دولت آمریکا ثابت کند تا زمانی که مسئله "تغییر نظام" در دستور کار نباشد، برای معامله بر سر هر چیزی آماده است. ممکن است به نظر متناقض برسد که یکی از کشورهایی که در آن سیاست های اقتصادی مد روز نو محافظه کاران آمریکایی با بیشترین شور و ولع در دست اجراست، در واقع ایران "اسلامی" است نه حتی خود آمریکا!¹¹

باندهای مافیایی که صندوق ملی ایران را میان خود تقسیم کرده اند و این هجوم عظیم سرمایه داری را رهبری می کنند، دودستی و به هربهایی به قدرت چسبیده اند. در واقع، باردیگر مصداق "ملاخور" شدن را دیدیم. از آخوند نمی توان چیزی را پس گرفت! سلسله مراتب روحانیت شیعه مانند خونتای پینوشه نیست که یک روز ممکن باشد دریابد تاریخ مصرفش گذشته است و باید جای خود را به شکلی متعارف از رژیم بورژوازی بدهد. پیش از این سه موج اصلاحات را از درون خود این رژیم دیده ایم که همگی در نهایت به سلی ای برچهره اصلاح گرانس انجامید.

¹⁰ Kommunistische Manifest, Karl Marx und Frederich Engels

روشن است که منطق هر گونه اصلاحات سیاسی در ایران چه خواهد بود: از آخوندها خواهند خواست که از موضع قدرت خود کنار بکشند. به محض این که این منطق در هر جنبش اصلاح طلبانه ای آشکار می گردد، محافظه کاران واکنشی تازه سازمان می دهند. بحران های تناوبی رژیم در این تناقض ریشه دارند. در واقع در ایران هم اکنون در حال گذراندن یکی از این مراحل هستیم. برخی به درستی استدلال کرده اند که دلیل پشتیبانی خامنه ای از انتخاب احمدی نژاد برای ریاست جمهوری بیشتر برای این بود که مانند چماقی برای کوبیدن اصلاح طلبان داخلی استفاده شود، تا چالش با آمریکا. میان تهدیدهای اخیر بوش و آخرین موجهای سرکوب همه اپوزیسیون درون ایران مطابقت های بی چون و چرایی وجود دارد که ممکن است این گمان را برانگیزد که اینان با تلفن نقشه های خود را با هم مرور می کنند.

اما هرچه این سیاست اتکا به وضعیت بحران پایدار درون حکومتی برای حفظ قدرت بیشتر تکرار می گردد، هم ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی عیان تر می شود و هم نیروهای مدافع آن متشتت تر و پراکنده تر .

دسامبر ۲۰۰۷

از سایت: revolutionary-socialism.com

برای تماس با ما: info@revolutionary-socialism.com